

این رحیم خان از سردارانی بود که مدتی برای اعمال پسرش در عدلیه حبس بود و در عاشوراه ۱۳۲۶ برحسب توسط آقای طباطبائی آزاد و در مجلس قسم خورد که خدمت کند به مشروطیت اینک تلگرافش صدق نیت او را کاشف و مشعر است امروز لایحه [ای] در مجلس قرائت شد و وکلاء تصدیق کردند که باید فردا فرستاده شود نزد شاه ، صورت آن را بعد از این درج می نمایم .

امروز که دوشنبه ۱۵ جمادی الاولی ۱۳۲۶ می باشد طرف صبح چهار عراده توپ از میدان توپخانه به باغ شاه حرکت دادند، مسموع گردید توپخانه را واگذار به امیر بهادر نمودند که مجدالدوله امیر توپخانه تابع حکم امیر بهادر باشد و نیز حملان و فعله ها و بیکاره ها را و بچه های چاله میدان را بردند در اردو و به آنها لباس و تفنگ و فشنگ داده و روزی دوهزار هم متقبل شدند که به هر یک نفری بدهند، متجاوز از دوست نفر این گونه اشخاص را دور خودشان جمع نمودند ، عده [ای] هم از سواران ایل قوت بیک لو وارد اردو شدند .

امروز طرف صبح میرزا سلیمان خان مدیر انجمن برادران دروازه قزوین را گرفته و به طرف باغ شاه بردند ، مادر و زوج و خواهر مشارالیه آمدند نزد آقای طباطبائی و خاک و گل بر سر ریخته و گریه می کردند از طرف مجلس هم امروز کاغذ و لایحه [ای] که دیروز در مجلس قرائت شده بود ، بردند نزد شاه لکن شاه را ملاقات نکرده قرار ملاقات را به فردا گذاردند. مردم هم عصری تک تک می روند به طرف مدرسه سپهسالار و مجلس که نتیجه و جواب لایحه را بفهمند چون وکلاء ملاقات نکرده بودند با شاه ، قرار شده است فردا جمعی بروند حضور .

اسامی اشخاصی که همین شده اند از برای رفتن حضور: حاج امام جمعه خوی - آقا شیخ علی نوری - حسام الاسلام - میرزا طاهر - نواب . از طرف دولتیان ارشدالدوله که نقشه این ترتیبات ازوست ، و ما حالات او را مشروحاً نوشتیم ، به منصب آجودان حضور ناملل گردید . شیخ علی زرگر که یکی از ناطقین مکلا و فضولها بود در انجمن ها بسیار فضولی می کرد ، امروز رفت در آبدارخانه شاه متحصن گردید . از این گونه بی شرف ها در شهر طهران بسیار می باشند .

حاج نجم الدوله که یکی از اساتید ایران و صاحب تألیفات کثیره و صاحب امتیاز تقویم است ، امروز فوت نمود ، و در صفائیه نعش او را دفن نمودند . اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده این مرحوم از حد تحریر خارج است .

مستوفی الممالک وزیر جنگ از میرزا سلیمان خان توسط کرد، و بنا شد در عدلیه و یا اطاق خورشید او را محاکمه نمایند . درباریان مدعی می باشند سه هزار تفنگ و فشنگ ذخیره را که مال دولت بوده است به انجمن ها توزیع نموده است . باری او را محترماً

نگاه داشته [اند] تا چه پیش آید .

امروز که روز سه شنبه ۱۶ جمادی الاولی [۱۳۳۶] می باشد بازارها را بسته و عموم داکین را بستند. چون روز قبل جار کشیدند که هر کس دکانش را ببندد مال او بفارت خواهد رفت لذا مردم هم ضدیت کرده داکین را بستند .

امروز شهرت گرفته است که مجاهدین قزوین و رشت به طرف طهران حرکت کرده اند و از طرف دولت هم تهیه برای استقبال آنها دیده شده است . اگر این دو جماعت به هم بزنند لابد شهر طهران هم منشوش خواهد شد . ورقه ای طبع و نشر شد که صورت آن از این قرار است :

ای برادران قزاق

ای برادران عزیز، و ای همشهریان با تمیزا

مرد خدا شناس که تقوی طلب کند خواهی سفید جامه و خواهی سیاه باش ما و شما اولاد يك آب و خاك و فرزند يك وطن و افراد يك ملت هستیم نفع ما نفع شما و ضرر ما ضرر شماست . خدا نخواسته اگر ایران از دست برود نه برای ما شرف می ماند و نه برای شما ؛ خاك بر فرق همه می شود . هر گاه ایران ترقی کند فایده آن به ما و شما بالسویه عاید می گردد . فایده عدالت و مشروطیت را ما و شما هر دو خواهیم برد ، ضرر و ذلت استبداد به همه ماها عاید می گردد . چرا شما فکر نمی کنید ، و عنان خود را به دست يك روسی می سپارید که می خواهد ماها را با هم به جنگ اندازد و خود تماشا کند ؛ از هر طرف که کشته شدیم سود خود و ملت خود حساب کند . والله همان طور که پالکونیک با ما عداوت دارد با شما نیز عداوت دارد . چرا که شما تا وقتی که اسم ایرانی رویتان است ، ممکن نیست محبوب القلوب روس ها باشید . آخر اگر به حال خود ترحم نمی کنید به زن و فرزند و عیال و اقوام و خانه و اموال خود رحم کنید ، که به جنگ ملت دچار شده انتقام شما را از آن بی چارگان خواهند گرفت . حالا این دفعه که ان شاء الله شاه با ملت همراهی خواهد فرمود و بدون خونریزی عمل ختم خواهد شد ، لکن ممکن است در آتیه نظیر چنین واقعه اتفاق بیفتد ؛ شما که نمی توانید زن و بچه و اموال خود را از این مملکت خارج کنید ، هر جا باشند در دست این ملت اسیر خواهند شد ، تمام خانه و علاقه صاحب منصبان و تائین ها معلوم و معین و فرد آفرد ثبت و ضبط است ، اگر خدای نخواسته از طرف يك نفر از شما دست تطاول به يك نفر از ماها دراز شود ابداً بر بزرگ و کوچک و پیر و جوان و مرد و زن خود و کساتان ابقاء نخواهیم نمود . هیچ عاقلی به ریسمان پوسیده

به چاه می‌رود؟ آیا ممکن است که هوای نفس يك نفر اجنبی با سی‌کرور ملت خود عداوت و دشمنی نماید؟ آخر به حال سربازان سایر ملل نگاه کنید و از همراهی و اتحاد آنها با ملت خود سرمشق بگیرید از حالت سربازان خودمان یاد بیاورید. نظر به وضع ایلات فارس و همدان و چلیپالگو و غیره و غیره کرده و تکلیف رفتار خود را با ملت معلوم کنید.

مگر نه ما از شما و شما از ما هستید؟ مگر نه ظلم و تعدی به شما و کسانتان وارد می‌شد؟ چگونه راضی می‌شوید که اسم مسلمانی روی خود گذارده و خود را امت پیغمبر اکرم و از شیعیان ائمه اطهار علیهم السلام بشمارید و تفنگ به روی امتان پیغمبر و شیعیان امیرالمؤمنین کشیده و مؤمنین و موحدین را طعمه شمشیر و فشنک سازید و خود را در دو دنیا روسیاه و معذب تمایز؟ خدا می‌داند که نتیجه این حرکات شما در دنیا همان خواهد شد که به مقتدر نظام و اسمعیل و سید کمال و رفقای آنها رسید و در آخرت همنشین شمر و یزید و سنان خواهید گردید. کدام ظالم به جزا و سزای خود نرسیده؟ و کیست که خون مسلمانان را بریزد و از غضب الهی آسوده ماند؟ تمام جمعیت شما هزار نفر بیشتر نیست اگر همه آتش سوزان باشید چه از شما ساخته خواهد شد زیرا که سی‌کرور اگر هر کدام يك مشت آب بر سر شما بپاشند فوراً خاموش می‌گردید چه عیب دارد که شما هم جزه سربازان ملی شده و همان افتخاری را که سربازان فرانسه حاصل کرده‌اند حاصل کنید؟

به همه انبیاء و اولیاء، ملت به قدر سرسوزنی از شما واهمه ندارند و نمی‌ترسند ولی دل ما بر حالت شما می‌سوزد که جان خود را فدای هوای نفس يك نفر مستبد ظالم و يك تن مسیحی خاج پرست اجنبی نموده و خسر دنیا و الآخرة بشوید، این جامعه تنگ را از خود دور کنید و لکه عار بر چهره خود و فرزندان خود ننهید. ای برادران عزیز ما! شما با ما در عالم برادری به هیچ وجه تفاوت ندارید. در عالم برادری قبل از وقت به شما اطلاع دادیم و تکلیف را از گردن خودمان ساقط کردیم که دیگر برای شما راه عذر و بهانه باقی نباشد. و ما علی‌الرسول الالبلاغ.

امروز که چهارشنبه ۱۷ جمادی‌الاولی [۱۳۲۶] می‌باشد بازارها بسته، شش‌عزاده توپ از میدان توپخانه به باغ‌شاه حرکت داده شد، و بر حسب اخبار اخیر که رسیده است آوردن میرزا سلیمان‌خان به عمارت خورشید برای استنطاق دروغ است و از همان روزی که مشارالیه دستگیر شده است در باغ‌شاه محبوس می‌باشد.

بازارها نیز به طریق روز گذشته بسته، و ادارات و تجارتخانه‌ها بکلی تعطیل است

و اهل شهر هم در يك حالت سکوت و بهت و تعجب دیده می شوند و از سایر ولایات و اطراف هم پیوسته تلکرافات مساعدت آمیز هیجان انگیز به مجلس و انجمن ها می رسد ، و از قرار مذکور عده قلیلی بر اردو افزوده شده است ، ولی اکثر آنها حمالان و اشخاص بی سرو پا می باشند .

امروز که روز پنجشنبه ۱۸ [جمادی الاولی ۱۳۲۶] می باشد عموم بازارها بسته است تلکرافی از انزلی رسید که کشتی جنگی روس در بندر انزلی لنگر انداخته است ، اردوی شاه هم در کرج تشکیل شده است . چهار دولت از شاه همراهی دارند و تصدیق مظلومیت شاه را نموده اند و نوشته اند : "اهالی طهران آنارشیت و تکلیف شاه حکومت نظامی است ." آن چهار دولت روس و انگلیس و فرانسه و عثمانی می باشند . در واقع شاه از اول مشروطیت تا کنون خیلی حلم و بردباری نمود در باب تبعید علاءالدوله و جلال الدوله و سردار منصور که بدون محاکمه تبعید شدند ، حق با شاه بود زیرا آنها که تبعید امیر بهادر و موقر السلطنه و مفاخر الملك و سه نفر دیگر را که مجذ بودند ، بدون محاکمه و ثبوت تقصیر بود فقط بر حسب نطق ناطقین بود و ما هم که در روزنامه تصدیق کردیم از ترس ناطقین و مفسدین بود چه مقصر دولت منتهی کشته می شود ولی مقصر ملت پس از اتهام و کفر و نسبت به زندقه کشته می شود ؛ حتی آنکه بنده نگارنده در شماره ۱۳ و کوکب دری ، از سال چهارم مقاله [ای] به عنوان « نقض عهد » نوشتم و آن از ترس چند نفر مفسد بود ، والا خود معتقد به صحت آن نمی باشم چنانچه در شماره ۱۴ که بقیه آن مقاله را می نویسم از آن بقیه تناقض با اول مقاله معلوم خواهد گردید ، چه کنیم زمانه بد زمانی است الیوم نگارنده از شاه و درباریان نمی ترسم ، ولی از ملك المتکلمین و سید جمال و سایر مفسدین نهایت خوف و ترس را دارم . مردم هم که دکاکین را بسته اند از ترس ملامت مردم مفسد است والا لسان همه حقانیت شاه را می گوید .

امروز که جمعه ۱۹ جمادی الاولی [۱۳۲۶] است تعطیل عمومی است دیروز در مجلس مذاکره کردند ؛ چرا تلکرافات را قرائت نمی کنند که مردم بدانند جواب از طرف شاه نرسید ؟ بعضی گفتند باید روز شنبه جمعی بروند حضور شاه برای مطالبه جواب لایحه . روزنامه هدایت مقاله [ای] بر ضد شاه نوشته بود مدیرش را مأخوذ و به عدلیه بردند چون از اجزاء انجمن برادران بود لذا گفتند به تحریک میرزا سلیمان خان این مقاله را نوشته لذا زنجیری را که تا به امروز بر گردن سلیمان خان نیفکنده بودند امروز به گردنش افکنده و احترامات و ملاحظاتی که از او می شد از امروز دیگر ملحوظ نگردید .

امروز مسموع گردید جهانگیر خان مدیر صور اسرافیل را نیز گرفتند لکن دروغ بود . انجمن آل محمد دیروز عده [ای] از نمایندگان انجمن ها را وعده خواسته و مذاکره نمودند که خود ملت مفسدین را نفی و تبعید نمایند . جمعی هم تصدیق آن انجمن را نمود

در واقع بد اقدامی نکردند تا چه پیش آید .

دیروز جناب آقا سید عبدالله و جناب آقامیرزا سیدمحمد از مجلس به طور اعراض مراجعت نمودند ، گویا از وکلاء رنجشی حاصل نمودند که چرا تصدیق کرده و می خواهند جمعی را بر حسب میل شاه تبعید نمایند .

مهدی گاوکش که در جمعه گذشته شنید شاه ضدیت دارد با مجلس و می خواهد مخالفت کند ، نریاک خورد و خود را کشت ، و گفته بود نمی توانم این بی شرفی را بر ملت ایران ببینم که یکدفعه مهر سکوت بر دهانها گذارده شد و همگی راضی شدند به این بی شرافتی . امروز که شنبه ۳۰ جمادی الاولی [۱۳۲۶] تعطیل عمومی است ، تلگرافی از علماء اصفهان مخابر شد که صورت آن طبع شد و منتشر گردید که در جزو تلگرافات درج خواهد شد .

امروز که یکشنبه ۲۱ جمادی الاولی [۱۳۲۶] است تمام دکانین و بازارها بسته بود وزراء به مجلس آمدند و جواب لایحه شاه را آوردند . مجلس هم امروز علناً با ملت همراهی کردند و گفتند اگر تا فردا اصلاح نشود مجلس عالی را تشکیل خواهیم داد و در آن مجلس تکلیف ملت را معلوم خواهیم نمود .

* عصر شنبه امین الملک جواب لایحه را آورد ولی بعد از ارائه به کمسیون پس گرفت ، مضمون آن این بود که نقض از طرف ملت شده است نه دولت ، تفصیل را اگر روزنامه مجلس درج نکرد در ورقه دیگر می نویسیم * (۱)

امروز که دوشنبه ۲۲ جمادی الاولی [۱۳۲۶] است بازارها به قرار ایام سابقه بسته بود طرف عصر بنده نگارنده با جناب مجدالاسلام مدیر « ندای وطن » و جناب آقا شیخ یحیی دبیر روزنامه مجلس وارد مدرسه سپهسالار شدیم جناب مجدالاسلام رو کرد به جماعتی که با اسلحه ایستاده بودند ، و مردم را تحریض و ترغیب می نمودند بر آوردن اسلحه ؛ گفت : اسلحه ملت امروز نباید تفنگ باشد بلکه اسلحه شما قرآن و دعا و مظلومیت است که به زبان خوش از شاه استدعا کنید که قانون اساسی را اجراء فرماید و این چند نفر مفسد را ، که همه شماها تصدیق به فساد آنها دارید و می دانید عداوت به دولت و ملت و مذهب دارند ، آنها را خودتان تبعید کنید ، و یا گرفته تسلیم دولت نمائید . مردم از شنیدن این عبارات متغیر شدند و گفتند شما روزنامه نویس ها از مستبدین پول گرفته اید و این حرف ها را می زنید . چون دیدیم وضع بد شد فوراً اعتذار خواسته در رفته و آمدیم به خانه های خود خداوند رحم کرد به ما . در بین راه شخصی از دوستان به ما برخورد و گفت امشب از طرف دولت شبیخون به مدرسه خواهند زد ، از استماع این مطلب خیلی متوحش

۱- این فقره بین دو ستاره را مؤلف در حاشیه نوشته است و بعداً این سطر را بدان افزوده است ، « روزنامه مجلس درج کرده است » .

شدیم در بین راه وضع را غیر از ایام دیگر دیدیم علی التوالی سوار و قزاق وارد شهر می شدند ما با کمال پریشانی دعا می کردیم که خداوند این مفسدین را تمام کند (۱) که بین دولت و ملت را به هم زده و آب را گل آلوده کردند که خودشان ماهی را از آب بگیرند.

روز سه شنبه ۲۳ جمادی الاولی [۱۳۲۶] - بازارها بسته، تعطیل عمومی، حتی اداره و آگون و سایر ادارات دولتی و غیر دولتی تعطیل. طرف صبح برادرش شمس الحکماء و کیل مجلس حرکت کرد که برود به طرف مجلس گفتم: شب گذشته درباری ها خیال شیخون به مدرسه سپهسالار را داشتند قدری تأمل کن تا خبر برسد، جواب داد تکلیف ما و کلاء مجلس این ایام بودن در مجلس است و آنکھی استخاره کردم رفتن خوب است و روانه شد به فاصله نیم ساعت جناب مجدالاسلام مدیر روزنامه «ندای وطن» وارد برینده نکارنده شد بسیار متفرق الحواس با چشم گریان و دل بریان رنگ از رویش رفته و خون در بدنش جوش آمده است پس از ملاقات گریه او را دست داد که وای ملت وای ملت، از مطلب مستفس شدم جواب داد شب گذشته قزاق و توپ و سرباز اطراف مجلس و مدرسه را گرفته نه می گذارند کسی وارد بر مجلسیان شود و نه کسی از مدرسه خارج شود چند نفری را هم گرفته اند. در این بین صدای غرش توپ بلند شد، و از صبح الی کنون که چهار ساعت به غروب است متوالیاً صدای توپ و تفنگ عالم را فرا گرفته است. پس از يك ساعت که مشغول مذاکره بودیم اخوی شمس الحکماء مراجعت نمود با حالی بد و رنگی پریده و گفت: تا نزدیک مجلس رقتم ولی مانع شدند از رفتن و گفت جمعی از و کلاء را دیدم که مثل من مراجعت می کنند و نمی گذارند بروند و از قرار مسموع آقای آقا سید عبدالله و آقای آقا سید محمد را کسی مانع نشده است این دو بزرگوار تشریف بردند به مجلس ولی جناب آقا سید جمال افجه [ای] داماد جناب حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل را مانع شده بودند.

ایشان هم از راهی دیگر رفته بودند مجاذی انجمن آذربایجان که رسیدند سوارهای قزاق اطراف درشکه را [گرفته] و مانع از عبور آقا شده اند اجزاء انجمن آذربایجان به یاری جناب آقا آمده بودند، جنگ بین آنها و قزاق در گرفت و چند تیر به طرف ملت خالی شد که یکدفعه يك نارنجك انداخته می شود چند نفر قزاق و چند اسب کشته شده است قزاق رو به فرار می گذارد. اگر این مطلب صدق باشد، کار ملت گذشت، مفسدین کار خود را کردند. سید حاجی آقا فراش روزنامه و کوکب دری، آمد و گفت سه عراده توپ از دست قزاق گرفته شد و به تصرف ملت درآمد. در خیابان چراغ برق در قهوه خانه عرش جمعی از ملت سنگر بسته با تیر تفنگ سرباز و دولتیان را دفع می کنند. آقا شیخ مهدی پسر حاج شیخ فضل الله که از مجاهدین است محرك شده است در مدرسه صدر و مسجد شاه صدرالعلماء و عده زیادی از سادات و طلاب کفن به گردن انداخته، قرآن در دست

بدون اسلحه عازم بر رفتن به مجلس و امداد از ملت بودند؛ صدرالعلماء می گوید: بر حسب دستورالعمل من باید در این مسجد باشم شما می خواهید بروید به طرف مجلس بروید. مردم هم صدرالعلماء را گذارده و حرکت نمودند دیگر خبری نرسیده است. چند دفعه عازم شدم که اسلحه خود را بردارم و بروم، مسموع گردید هر کس را در کوجه و بازار و خیابان با اسلحه ببینند با تیر می زنند به این جهت و جهاتی دیگر که یکی از آنها نوشتن این تاریخ است راضی نشدم که خود را به کشتن بدهم و الآن که طرف عصر است جز صدای توپ دیگر صدائی شنیده نمی شود چند نفر را هم فرستادیم که تحصیل خبر نمایند، هر چه خبر رسید درج می نمایم ولی خدا گواه است از غصه ملت و سادات و علماء دیگر حالتی باقی نمانده است. امروز روز امتحان است هر کس شهید شد در راه وطن خوشا به حال او یا یالینتی کنت معوم فافوز فوزاً عظیماً، اگر دیروز ملت استعمال اسلحه کرده بودند و یا مسبوق به خیال درباریان شده بودند، البته غالب می شدند ولی با این عده قلیل فدائیان و نبودن استعداد کار خیلی سخت است خداوند عالم خودش ترحمی کند آنچه علی التحقیق خبر رسید از این قرار است: شب گذشته قزاق و سرباز اطراف مجلس و مدرسه را گرفته صبح احدی را مانع از خروج نبودند الا آنکه کسی را نمی گذاردند وارد شود. در وقت ورود جناب آقا سید جمال افجه [ای] مانع ورود ایشان می شوند که انجمن آذربایجان در مقام حمایت و مدافعه از آقا تیر می اندازند به قزاق و یک نارنجک هم می اندازند به این انداختن بم (۱) و شلیک بی موقع قزاق بر می گردد در باغ شاه و اذن شلیک را گرفته مراجعت می کنند به شلیک توپ مجلس را منهدم و خراب می کنند، مدرسه سپهسالار را نیز گلدسته و گنبد او را خراب کرده اسباب مجلس را که بالغ بر یک کرور تومان بود به غارت بردند. مدرسه سپهسالار را نیز غارت کردند. انجمن آذربایجان و انجمن مظفری و خانه بانوی عظمی و خانه ظل السلطان و داکین اطراف و خانه های اطراف خراب و اسبابش غارت شد. مجملانه ساعت جنگ بین ملت و درباریان طول کشید تا بالاخره ملت مغلوب و درباریان غالب شدند.

عده مقبولین را مختلف می گویند لکن پس از تحقیق و استعلام خواهیم نوشت. جناب آقا سید عبدالله را از قرار مسموع در درشکه نشانیده با حال نظامی به این طور که با آقا میرزا سید محمد فرار کرده بودند (۲) و گروهی هم با ایشان بودند، از باغ و راه قهوه خانه می روند به باغ امین الدوله. ادیب المجاهدین کرمانی نقل کرد اول قزاق تیر زد که مردم از دور آقا سید جمال متفرق شوند. آقا یحیی و کیل مجلس نقل کرد از امام جمعه خوی که از وکلاء مجلس بود، که من و آقا سید محمد رفتم در خانه [ای] که نزدیک مجلس بود صاحب خانه با زنش آمدند دور ما گشتند و پای آقا سید محمد را بوسیدند

در آنجا راحت و آسوده بودیم که آقامیرزا محمدصادق مدیر روزنامه مجلس که پسر دویم آقاسیدمحمد باشد، وارد شد و گفت: آقاسیدعبدالله با جمعی در باغ منتظر شما می باشد و شما چرا اینجا نشسته اید به اصرار ما را حرکت داد و رفتیم در باغ لدی الورد گلوله تیر توپ از بالای سر ما پاشید و مثل باران گلوله می بارید لذا فرار کرده وارد باغ و خانه امین الدوله شدیم. باری پس از ورود آقایان و ممتازالدوله رئیس مجلس و عده [ای] از وکلاء به باغ امین الدوله، همگی در زیر درختان متفرق و پراکنده شدند. امین الدوله چون امر را چنین بد دید رفت در اندرون توی زنها پنهان شد و قوفاً تلفون کرد به باغ شاه که حضرات علماء و وکلاء آمدند به این باغ اعلیحضرت جواب دادند که آنجا باشند تا کالسکه برسد آنها را بیاورند. هنوز کالسکه شاهی نرسیده که قزاق و سرباز ریختند در باغ امین الدوله و بنای شایک را گذاردند، در این اثناء حاج میرزا ابراهیم آقا وکیل آذربایجان هدف گلوله شده و افتاد و پس از ربع ساعت مرد. ممتازالدوله با جمعی از وکلاء در زیر درختها مخفی شدند ولی آقاسیدعبدالله و آقاسیدمحمد و اجزاء آقایان و شیخ رئیس که از علماء و شاهزادگان بود به حالت خفت و خواری و کتک زیاد گرفتار و دستگیر آمدند و آنها را تا نزدیک پستخانه پیاده آوردند در آنجا آقایان خسته شده رفتند در خانه سر و صورت خود را شستشوی داده تا کالسکه آوردند آقایان را بردند به باغ شاه لدی الورد قزاق و سربازها هجوم آوردند به طرف آنها که حشمت الدوله رئیس کابینه شاه که از سادات طباطبائی و مقرب شاه است خود را انداخت روی آقایان و مانع شد از اذیت آنها باری دست آقای بهبهانی و آقای طباطبائی را با طناب به پشت بستند. اجزاء را زیر زنجیر انداختند از قراری که آقامیرزا محمدصادق گفت آقایان را هم زنجیر به گردن آنها انداختند در این بین از طرف اعلیحضرت اشاره شد که آنها را محترماً نگاهدارند که حاجب الدوله وارد شد به چادری که آقایان را در آنجا حبس کرده بودند، افتاد پشت پای آقای طباطبائی را بوسیده و دست آقایان را باز نمود و اگر زنجیر بوده زنجیر را برداشت آقای طباطبائی فرمود من باید بروم به حمام و تطهیر کنم لذا حمام شاه را گرم کرده آقا میرزا سیدمحمد و آقا میرزا محمدصادق رفتند در حمام و مشغول تطهیر شدند که آقا میرزا ابوالقاسم پسر بزرگ آقای طباطبائی رسید و این آقامیرزا ابوالقاسم از اول مشروطیت با شاه بود و اعتقادش این بود که اهل ایران قابل مشروطیت نمی باشند و دیگر آنکه این وضع هرج و مرج است نه مشروطه و آقا سیدعبدالله خیال ریاست را دارد در واقع تا يك اندازه در اعتقاد خود محق است چه مردم خیلی بی انصافی کردند هرج و مرج و فساد تمام ایران را گرفته است باری این آقا در انجمن آل محمد رئیس بود در انجمن برادران سنگلج نیز مدیر بود در يك انجمن سری که بنده هم در آن انجمن بودم رئیس بود و در تمام این انجمن ها چه علنی و چه سری حمایت می نمود از شاه در وقتی که خبر رسید پدرش را

گرفتار کردند پیغام داد به امیر جنگ که چند نفر سوار بفرستند و مرا بیاورند به باغ شاه فوراً سوارها حاضر شد جنابش به ملاحظه اتهام و اینکه بگویند مخالفت پدر خود را نمود جناب آقا سید مهدی پسر عموی خود و جناب آقا سید احمد عموی خود را نیز با خود برداشت و رفتند به باغ شاه در واقع خیلی به کار آمد و پدر و برادر خود را نجات داد با اینکه باطناً مخالف اعمال شاه است و راضی به اعمال شاه نیست . باری فتح این جنگ را ارشاد الدوله نمود که ما باید حالات این سردار ارشد را مشروحاً بنویسیم اگر زنده ماندیم . چه جنگ با ملت ، وانگهی آخوند و سید و مردم بازاری را مگر این سردار ارشد قبول کند ، و الا آدم با شرف قبول نخواهد کرد . شنیدم که امیر جنگ به شاه عرض کرده بود اگر ما مغلوب شدیم مرا بدهید به دست ملت و بفرمائید تقصیرات از امیر است به این جهت اعلیحضرت راضی شده بود به این واقعه لکن در وقتی که آقای طباطبائی حضور رفته بود شاه فرموده بود که من راضی به این وقایع ناگوار نبودم خدا لعنت کند پدر مرا که این اسباب را باعث شد . باری ، مقارن طلوع آفتاب شروع شد در محاصره ، دو ساعت [و] نیم از آفتاب گذشته بنای شلیک شد ، تا عصر متجاوز از سصد توپ خالی کردند و قتل حاج میرزا ابراهیم آقا و کیل آذربایجان در این روز واقع شد . آقا سید کاظم معین السادات نقل کرد پس از اینکه شنیدم قزاق اطراف مجلس را گرفته است رفتم به طرف مجلس در بین راه آقا میرزا مهدی پسر آقا شیخ فضل الله را دیده او را با خود برداشته رفتم که صدرالعلماء را حرکت دهیم ؛ مسموع شد صدرالعلماء در مسجد جامع است آنجا رفتم آنچه داد و فریاد کردم که آقا حرکت کنند دیدم آقا ضعف کرده است و قوه حرکت در او نیست ؛ آقا علی پسر حاج آقا محمد را گفتم شما بیائید، عذر آورد لذا پسر شیخ را با خود همراه کرده فریاد کردم خوب است عده [ای] از مردم عوام را عمامه سیاه و سفید بر سر آنها گذارده به طرف مجلس حرکت دهیم مردم عوام از این حرف به جوش آمده عده [ای] همراه شده حرکت کردیم ، از بازار پای منار به طرف مجلس رهسپار شدیم . دم سفارتخانه روس قزاق ایستاده وصف کشیده بودند لکن ما را مانع نشده در گذشتیم رسیدیم دم مدرسه سه سالار درب مدرسه را بسته بودند يك نفر سید رفت بنای دق الباب را گذارده یکدفعه جمعی از سربازهای سیلاخوری تفنگ به دست رسیدند و به يك شلیک سید را انداخته دو نفر هم از همراهان ما افتادند که در این بین مردم رو به فرار نهاده و گریختند من هم رفتم در قهوه خانه [ای] که طرف خانه نظام الملك بود ، در قهوه خانه احدی نبود ، وارد آنجا شدم در را به روی خود بسته در این اثناء که از سوراخ تماشا می کردم يك نفر حمال چند نم در پشت می خواست برود که گلوله يك نفر سرباز آن بیچاره را انداخت من هم چون راه مفری نداشتم در آنجا سوراخی دیدم که به طرف باغچه نظامیه راه داشت در خود خیال می کردم اگر کار سخت [شد] خود را از این سوراخ به باغ می اندازم صندوقی در

قهوه خانه دیدم، در آن را باز کرده کلاهی در آنجا دیدم که شبیه به کلاه فراشها بود برداشته به سر گذاردم و فوراً از درب قهوه خانه خارج شده از کنار دیوار به طرف سرچشمه حرکت کردم ناگه دو نفر سر باز رسیدند و مرا گرفته چون شال سبز مرا دیده چندان اعتنائی نکردند، از آنها گذشته از طرف سرچشمه عبور ممکن نبود به طرف پای منار آمدم به کوچه عربها رسیده دیدم آقا سیدجمال افجه [ای] سوار و از طرف مجلس مراجعت و فرار می کند .

چهارشنبه ۲۴ جمادی الاولی ۱۳۲۶ - امروز حکومت شهر حکومت نظامی بود و پالکونیک رئیس قزاقخانه مسؤول نظم شهر است طرف صبح ملك المتكلمين که اسم او حاج میرزا نصرالله و مشهور و معروف به بهشتی بود با مدیر صوراسرافیل میرزا جهانگیرخان به قتل رسیدند، با طناب این دو نفر را خفه کردند. سن ملك المتكلمين بین پنجاه و شصت بود ولی جهانگیرخان سی و دو سه ساله بود .

دیروز که با جناب مجد الاسلام مدیر ندای وطن و برادرم شمس الحکماء وکیل کرمان نشسته بودیم که مستشاردیوان کرمانی که معاون نظمیه است ، با برادرزوجه خود میرزا احمدخان آمدند بنده منزل و یک ساعتی نشسته صحبت داشته رفتند مقارن غروب آفتاب بود که نوکرش [که] جواد ماهانی است آمد و یواشکی سر گذاشت در گوش من و گفت : مستشاردیوان گفت که اسم شما را هم در جایی بردند البته خود را به کناری کشیده و مخفی شوید چون دو ساعت قبل از آن به مستشاردیوان گفته بودیم هر گاه خبری شنیدید به ما اطلاع بدهید لذا این خبر مؤثر افتاد و با اینکه در خودمان گناهی نمی دیدیم باز متزلزل و متفرق الحواس شدیم . اول مغرب مهدیقلی اخ الزوجه بنده نگارنده آمد و گفت افتاده اند در خانه های مردم هر کس را که مشروطه خواه می دانستند می گیرند و خانه ها را غارت می کنند، و نیز گفت خودم دیدم که جمعی را دستگیر و به حالت بسیار بدی آنها را می زدند ، و حالت ملک و جهانگیرخان و میرزا سلیمان خان و محبوبسین را نقل کرد از این خبر ثانی اهل خانه بنای گریه و زاری را گذارده و ماهم از لابدی از روی بام رقتیم به خانه یکی از همسایه ها که از شاهزادگان نجیب می باشد و در آنجا در اطافی نشستیم در ساعت دو از شب گذشته حسینعلی میرزا که ازدوستان بنده و از شاهزادگان نجیب بود وارد شده و مطلع برتفصیل واقعه گردید و گفت : در وقت آمدن شما از بالای بام همسایه ها ملتفت شدند و شاید خبرشایع شود آ نوقت هم شما گرفتار خواهید شد و هم خانه را غارت می کنند پس مناسب این است که نقشه مرا که در ذهن کشیده ام قبول کنید . جناب مجد الاسلام گفت : هر طور که صلاح [می] دانید عمل کنید . لذا تبدیل لباس داده عمامه و ردا را برداشته کلاه و سرداری پوشیدیم و در ساعت سه از شب گذشته با نهایت خوف و وحشت از خانه بیرون آمده و مسافتی راه پیموده تا رسیدیم به خانه برادرشاهزاده